

کشاورزی پایدار و فرهنگ پایدار

ناثومی ریدل

«کشاورزی پایدار» یک شیوهی پیش‌نهادی در کشاورزی و برنامه‌ریزی اجتماعی است که به الگوگرفتن از طبیعت، و نه مقابله‌ی با آن، گرایش دارد. این رویکرد می‌تواند به حفظ محیط زیست کمک کند. دیوید هولمگرن، از پیشگامان «کشاورزی پایدار»، در این باره توضیح می‌دهد.

ناثومی کلاین در کتاب این همه چیز را تغییر می‌دهد (۲۰۱۴) ادعا می‌کند که فرصت‌های مبارزه با تغییرات اقلیمی در دسترس ما قرار دارند. بنا بر استدلال او، تنبلی و بی‌علاقگی ما در پذیرش این راه‌حل‌ها ارتباط اندکی با هزینه‌ها یا مخاطرات مرتبط با آن‌ها دارد: علت مقاومت ما این است که ترجیح می‌دهیم تغییر چشمگیری در رفتار روزانه‌ی خود صورت ندهیم. پذیرفتن این امر که سطح کنونی مصرف و توسعه خطرناک و ناپایدار است، آزارنده است؛ یاد گرفتن این که کمتر استفاده کنیم و دورریز کمتری داشته باشیم، ناخوشایند است؛ و مهم‌تر از همه، داشتن تواضع، بررسی اهداف، و نحوه‌ی ارزیابی موفقیت، کار دشواری است.

«کشاورزی پایدار» (permaculture) یکی از آن راه‌حل‌های مؤثر اما آزارنده است. این راه‌حل مبتنی بر مجموعه‌ای از اصول طراحی است که ما را به تغییر شیوه‌ی زندگی مان تشویق می‌کند. بیل مالیسون و دیوید هولمگرن کشاورزی پایدار را در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ پدید آوردند. هدف کشاورزی پایدار صرفاً کمک به گسترش استفاده‌ی پایدار از زمین نیست بلکه می‌خواهد مردم را از مصرف‌کنندگانی منفعل و خودخواه به تولیدکنندگانی سخاوتمند تبدیل کند. کشاورزی پایدار در اصول کلی خود به دنبال تقلید از الگوهای طبیعی بوده و مشوق اقداماتی عملی است: اقداماتی مانند **استحصال آب**، باغبانی جنگلی، ذخیره‌سازی دانه، و همچنین ساخت جوامع بوم‌سازگار متکی به خود.

هولمگرن زمانی که دانشجوی کارشناسی مدرسه‌ی طراحی زیست‌محیطی در دانشگاه هوبارت (در تاسمانی) بود با مالیسون آشنا شد. در سال دوم تحصیل در این مدرسه‌ی تجربه‌گرا، هولمگرن به یکی از اعضای ثابت حلقه‌ی فعالان و معلمان هوادار خودکفایی تبدیل شد. هولمگرن می‌گوید: «خانواده‌ی من از نظر سیاسی رادیکال بودند، اما در دوران کودکی من اگر سیستم لوله‌کشی اشکالی پیدا می‌کرد آن‌ها هم به لوله‌کش زنگ می‌زدند.» کسانی که «همه‌ی کارها را خودشان انجام می‌دادند یا اگر نمی‌توانستند، کس دیگری را می‌شناختند که بتواند کارشان را انجام دهد» الهام‌بخش او بودند.

این میل به خودکفایی مطلق و زندگی در خارج از نظام [مسلط]، عامل حرکت مالیسون و هولمگرن بود. علاقه‌ی مشترک آن‌ها به بررسی چگونگی امکان‌سازگار کردن اصول طبیعی و بوم‌شناختی با طراحی زیست‌محیطی، آغازگر

همکاری آن‌ها شد. آن‌ها ساخت اولین باغ پیش‌نمونه‌ی خود را شروع کردند، و به سرعت دامنه‌ی کار خود را گسترش دادند تا یک نظام کشاورزی پایدار جامع‌تر به وجود آورند، نظامی که تولید خوراک و انرژی را با ایده‌ی بزرگ‌تر جامعه‌ی پایدار و اشتراکی در هم می‌آمیزد.

در سال ۱۹۸۵، هولمگرن که بسیار مشتاق بود مکانی برای نمایش عملی اصول کشاورزی پایدار فراهم آورد، مجموعه‌ی وسیعی در شهر هپرن اسپرینگز، در ایالت ویکتوریا واقع در جنوب استرالیا، احداث کرد. او نام آن را **ملیودورا** گذاشت، و امروز این مجموعه هنوز یکی از بزرگترین مکان‌ها برای نمایش نحوه‌ی فعالیت کشاورزی پایدار است و هر ساله پذیرای بازدیدکنندگان بسیاری است، کسانی که مشتاق اند از خانه‌هایی با سامانه‌ی غیرفعال خورشیدی، باغ‌های گیاهی و باغ‌های میوه، سد، و احشام این مجموعه بازدید کنند. هولمگرن نویسنده‌ای پرکار، معلم، و مشاور طراحی است که مطالب بسیاری درباره‌ی اصول کشاورزی پایدار، خودکفایی، و توسعه‌ی ملیودورا نوشته است. او اعتراف می‌کند که: «همواره مشغول ایجاد تغییرات ام ... همیشه جا برای بهبود وجود دارد.» او در حال حاضر مشغول کار بر روی کتاب جدیدی است که به بررسی امکانات بالقوه برای دستیابی به راه‌حل‌های پایدار در محیط‌های ساخته‌ی بشر می‌پردازد.

از نظر هولمگرن، مبارزه با تغییرات اقلیمی همان اندازه که شامل تغییرات حکومتی در سطوح کلان می‌شود، تغییر رفتار فردی و تبدیل شدن به عضوی مؤثر در جامعه را نیز در بر می‌گیرد. او که طی چند دهه شاهد فراز و فرود کشاورزی پایدار به عنوان جنبشی مردمی بوده، عدم موفقیت کشاورزی پایدار در اوایل کار را مسئله‌ای تفکربرانگیز می‌داند. بیل مالیسون در ۲۴ سپتامبر سال ۲۰۱۶ درگذشت، اما پیش از مرگ خود شاهد چیزی بود که هولمگرن آن را شروعی دوباره برای کشاورزی پایدار می‌داند. به باور او، با شدت گرفتن تغییرات اقلیمی، قابلیت کشاورزی پایدار برای سازگاری یافتن و رشد کردن این پدیده را سرزنده نگاه می‌دارد. هولمگرن به سؤالات ما در این زمینه پاسخ می‌دهد.

آیا شما در دوران کودکی خود به بوم‌شناسی علاقه داشتید؟ دغدغه‌ی زیست‌محیطی چه طور؟

آگاهی نسبت به محیط زیست برای والدین من و همچنین خودم و برادر کوچک‌ترم، در دهه‌ی ۱۹۶۰، ایده‌ی نوظهوری بود. والدین من واکنش شدیدی به رونق استخراج از معادن در اوایل دهه‌ی ۶۰ در پرت [واقع در غرب استرالیا]، خراب کردن خانه‌ها برای ایجاد پمپ بنزین‌ها، و بتن‌پوش کردن زمین‌ها نشان دادند. اما دغدغه‌ی اصلی آن‌ها عدالت اجتماعی بود. من شاهد بودم که آن‌ها سوسیالیسم تخیلی را راه نجات جهان می‌دانستند، اما بعد این ایده جذابیت خود را از دست داد.

بیل [مالیسون] و من هردو باور داشتیم که «کشاورزی پایدار» طرحی برای جهان در حال فروپاشی بود، طرحی که به عنوان یک چارچوب مفهومی کامل در حال سر بر آوردن بود. ترس از امکان این که کشاورزی پایدار به جنبشی

عجیب و غریب تبدیل شود امروز خنده‌دار به نظر می‌رسد، اما در آن دوره ما واقعاً خطر تبدیل شدن آن به نوعی افراط‌گرایی ایدئولوژیک را حس می‌کردیم.

به نظر می‌رسد اصول کشاورزی پایدار برگرفته از ایده‌های پیشین درباره‌ی پایداری و خودکفایی باشد. از نظر تاریخی چه اموری بر کشاورزی پایدار تأثیر گذاشته‌اند؟

از نظر من کشاورزی پایدار بخشی از موج مدرنی است که در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد، اما این موج بر کارهایی مبتنی بود که در دهه‌ی ۱۹۳۰ صورت گرفته بودند - و حتی پیشتر از آن، مخصوصاً در مورد استرالیا، کارهای دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۹۰. ایده‌های پایداری و خودکفایی معمولاً با دوران تزلزل اقتصادی پیوند دارند: در خلال دهه‌ی ۱۹۸۰ نخستین رکود اقتصادی جهانی روی داد، سپس تا دهه‌ی ۱۹۳۰ آرامش برقرار بود، و بعد تا اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ شاهد رکود دیگری بودیم.

گزارش **محدودیت‌های توسعه** که در سال ۱۹۷۲ منتشر شد، و با **بحران نفتی سال ۱۹۷۳** همزمان بود، بر ما تأثیر زیادی گذاشت؛ این گزارش به این امر می‌پرداخت که با توجه به محدود بودن منابع انرژی، رشد جمعیت نمی‌تواند ناپایدار باشد. کتاب ای. اف. شوماخر با عنوان **کوچک زیبا است (۱۹۷۳)** نیز بر اصول کشاورزی پایدار تأثیر بسیاری داشت، مخصوصاً ایده‌ی راه‌حل‌های کوچک و تدریجی. بیل [مالیسون] بذر این اندیشه را کاشت که اگر در طبیعت نوعی از جنگل کارآمدترین و بهینه‌ترین شکل زیست‌بوم است، چرا کشاورزی ما مانند یک جنگل عمل نکند؟

البته، کشاورزی پایدار همواره زمینه‌ی گسترده‌تری داشت: کشاورزی پایداری که زیربنای فرهنگ پایدار است. در نتیجه بین این ایده که کشاورزی پایدار فقط به کشاورزی مربوط می‌شود و این ایده که کشاورزی پایدار به تمام فعالیت‌های انسانی مربوط می‌شود، تنش وجود دارد. اما اگر به این مسئله از منظر بوم‌شناختی یا پایداری نگاه کنیم، می‌بینیم که کشاورزی اصلی‌ترین شیوه‌ی برآوردن نیازهای ما است و عمده‌ترین شکل مداخله در محیط زیست. کشاورزی با همان قدرتی به فرهنگ ما شکل داده که مدرنیته‌ی صنعتی، با این تفاوت که برای ده هزار سال مشغول این کار بوده و نه فقط دویست سال. کشاورزی نقشی محوری در فرهنگ دارد اما بنا بر اندیشه‌ی مدرن هنوز «همان فعالیت کوچکی است که در گوشه‌ای در حال روی دادن است و تنها ۲ درصد جمعیت در آن مشارکت دارند.» به باور بیل مالیسون و من، کشاورزی پایدار و سالم بنیان فرهنگ پایدار و سالم است.

آیا در آن زمان تمایل سیاسی قوی‌ای برای حمایت از این ایده که کشاورزی، فرهنگ، و توسعه‌ی پایدار پیوندی اساسی با یکدیگر دارند، وجود داشت؟

در دهه‌ی ۷۰ این احساس وجود داشت که کل پروژه‌ی رشد صنعتی در معرض خطر قرار دارد. بسیاری از ما فکر می‌کردیم که گزارش «محدودیت‌های توسعه» باعث تغییرات سریع و بنیادین در سراسر جامعه خواهد شد، مخصوصاً به دلیل گرانی منابع انرژی، هزینه‌ی خوراک، و غیره. تصور می‌کردیم آن‌چه در اقتصاد حذف واسطه‌ها نامیده می‌شود - یعنی همان خودکفایی بیشتر - به گریز از این مسائل کمک خواهد کرد. حذف واسطه‌ها به معنای ساده‌سازی و کوچک‌سازی جامعه بود، امری که به صورت خودکار نقش کشاورزی را در زندگی پررنگ‌تر می‌کرد.

اما در عوض، در دهه‌ی ۸۰ و در دولت‌های تاچر و ریگان، رشد واقعی اقتصاد جای خود را به رشد جعلی اعتبارمحور داد. طنز ماجرا در این است که ما برداشت نادرست و اغراق‌آمیزی از هوشمندی بازارها داشتیم. اما در واقعیت، هزینه‌ی بالای انرژی‌ها محرک حجم زیادی از کاوش‌ها در منابع جدید شد. «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول»، دلارهای نفتی را به گردش انداختند و در کشورهای جهان سوم این پول را خرج توسعه و استخراج منابع کردند؛ همین امر باعث شد تا قیمت مس و سایر کالاها سقوط کند. ناگهان ثروت عظیمی به وجود آمد، و کسانی که مشغول فعالیت در زمینه‌ی خودکفایی و در حال مبارزه با کانگوروها و طوطی‌های کاکلی بودند، متوجه شدند که دوستان‌شان آن‌ها را ترک کرده و میلیونر شده‌اند. این نوسانات اقتصادی و ژئوپولیتیکی عظیم بر تمام کسانی که در حوزه‌ی خودکفایی فعالیت داشتند تأثیر مستقیم داشت. مردم در آن زمان این ناکامی‌ها را ناکامی‌های خودشان می‌دانستند.

به نظر می‌رسد این ناکامی‌های در دهه‌ی ۱۹۸۰ باعث شد تا به سمت برداشت خاص‌تری از کشاورزی پایدار تغییر جهت بدهید، برداشتی که بیشتر بر نحوه‌ی پیاده‌کردن اصول کلی کشاورزی پایدار در دنیای واقعی تمرکز داشت. از سال ۱۹۷۶، من این ایده را در میان فعالان جنبش کشاورزی پایدار تبلیغ کرده‌ام که، به جای تلاش صرف برای قانع کردن مردم به پذیرش این ایده‌ها، باید مکانی برای نمایش عملی آن‌ها فراهم کنیم. احساس می‌کردم که حلقه‌ی ضعیف در جنبش کشاورزی پایدار همین فقدان نمونه‌های عملی است. تمرکز بیش از اندازه‌ای بر روی انتقال ایده‌ها وجود داشت - کارزار تبلیغاتی و تبلیغ ایدئولوژی - و به عملی کردن مفاهیم توجهی نمی‌شد. من فکر کردم اگر کشاورزی پایدار ایده‌ی خوبی است، پس به جای این که به دیگران بگوییم چه کار باید انجام بدهند، باید بتوانیم آن را بر روی خودمان امتحان کنیم.

آیا اصولی از کشاورزی پایدار بود که در عمل آن طور که انتظارش را داشتید از کار در نیاید؟

این موارد کم نبودند. بسیاری از استفاده‌هایی که از کشاورزی پایدار در باغ‌هایی با مقیاس کوچک و در سطح خانگی صورت می‌گرفت ضرورتاً با کاری که در زمین‌های وسیع کشاورزی انجام‌پذیر بود، ارتباطی نداشت. همچنین من نسبت به امکان انتقال و کاشت درختان بارده - درختانی مانند درخت گردو که نیاز به خاک مخصوصی دارند -

در خاک نامرغوب، قدیمی، و فرسایش‌یافته‌ی مکان‌هایی مانند استرالیا، نگرش معقول‌تری پیدا کردم. اعضای جنبش، ارزان‌ترین زمین‌ها را در پرت‌ترین نقاط خریداری می‌کردند و در نتیجه آزمایش‌ها در دشوارترین مکان‌ها انجام می‌شد. یک علت آن غرور بود، می‌خواستیم بگوییم ما می‌توانیم بر این مکان‌های دشوار و نامرغوب تسلط بیابیم، اما علت دیگر این بود که زمین‌های خوب در اشغال کشت‌های تک‌محصولی بود که در مقیاس صنعتی صورت می‌گرفت. این در حالی بود که بسیاری از نمونه‌هایی که ما در کار خود بر آن‌ها تکیه داشتیم در مکان‌هایی قرار داشتند که از نظر زمین‌شناختی نسبت به استرالیا جوان‌تر بودند.

بسیاری تصور می‌کنند که کشاورزی پایدار تلاش دارد به جزئی از طبیعت تبدیل شود، یا این که انسان را از طبیعت حذف کند. آیا هدف کشاورزی پایدار این است که تا حد امکان تأثیر انسان را کم کند به طوری که نظام طبیعی خود عهده‌دار امور شود؟ یا هنوز حدی از کنترل انسانی ضرورت دارد؟

در واقع، کشاورزی پایدار بر کاهش ابعاد کنترل و دخل و تصرف انسانی – که از نتایج صنعتی شدن بی‌حدومرز است – متمرکز بود. اما در مقایسه با سبک زندگی افراد کم‌تحرک در دوران مدرن، کشاورزی پایدار هنوز به کار سخت بدنی و دخل و تصرف نیاز دارد تا یک سیستم را در وضعیتی خاص نگه دارد. با این حال، تصور می‌شد این سیستم با استفاده از حلقه‌های بازخوردی مثبت و منفی به درجه‌ی بالاتری از خودگردانی خواهد رسید، اما به هر حال انسان‌ها هنوز بخشی از این سیستم خواهند بود. ایده‌ی اصلی این است که با استفاده از قواعد طراحی‌ای که در طبیعت کاربرد دارد، دخل و تصرف و ایجاد تغییرات در طبیعت از نظر مقیاس و دامنه کوچک‌تر باشد. این اصل که به جای مبارزه با طبیعت باید با آن همراهی کرد، صرفاً یک خویش‌داری اخلاقی نیست بلکه دریافت این امر است که کنترل طبیعت در دستان ما نیست. طبیعت صرفاً پرورش‌دهنده نیست بلکه ویرانگر بزرگی نیز هست.

اخیراً مقاله‌ای از مری رافل شاعر با عنوان «در باب ترس» می‌خواندم، او هم پیشنهاد مشابهی داشت: این که انسان‌ها باید از طبیعت بیشتر بترسند، و این که ما به توجه به جایگاه قدرت خود – قدرتی که تصور داشتن آن را داریم – بسیار مغرور شده‌ایم.

این بخشی از تغییری است که در محیط‌زیست‌گرایی مدرن شاهد آن بوده‌ام؛ محیط‌زیست‌گرایی در حال فاصله گرفتن از این ایده است که طبیعت دوشیزه‌ای منفعل و نیازمند مراقبت و حمایت است. کشاورزی پایدار همواره مبتنی بر رابطه‌ای بلندمدت با طبیعت بوده است. استنباط این بوده که اگر ما خودمان نظم و ترتیب را رعایت نکنیم، له خواهیم شد.

این ایده تنها منحصر به کشاورزی پایدار نبود بلکه بخشی از برداشت مشترکی بود که در دهه‌ی ۱۹۷۰ در حال ظهور بود. اما توحش دهه‌ی ۸۰ و ظهور نولیبرالیسم از بسیاری جهات باعث تحریف محیط‌زیست‌گرایی شد. لازم است

برخی ایده‌ها به طور مداوم مجدداً ابداع و کشف شوند، مخصوصاً ایده‌ای مانند قادر مطلق بودن انسان. کنار گذاشتن آن به زمان زیادی نیاز دارد.

آیا ما در یک نقطه‌ی عطف قرار داریم؟

فکر می‌کنم ما در لبه‌ی پرتگاه ایستاده‌ایم. شوک عظیم بحران اقلیمی و بحران انرژی آسیب زیادی به ما وارد کرده است - تقریباً می‌توان گفت که آغاز این هزاره با شدت گرفتن این بحران‌ها همزمان بود. شواهد مربوط به تغییرات اقلیمی حتی از آن‌چه جنجال‌آفرین‌ترین دانشمندان در یکی دو دهه‌ی پیش می‌گفتند، فراتر رفته است. فکر می‌کنم بسیار روشن است که بالا رفتن هزینه‌ی انرژی و نابرابری و حباب اقتصادی دلایل اصلی سقوط شدید اقتصاد جهانی در سال ۲۰۰۸ بودند، و تنها به کمک ایجاد انبوهی از قرض‌های اضافی بود که آن روند متوقف شد. تصورم این بود که سقوط بازار سهام در سال ۱۹۸۷ پایان حباب اقتصادی است، اما اشتباه کرده بودم!

گرایش قدرتمندی در بین مردم برای بی‌توجهی تغییرات اقلیمی وجود دارد، یا این که آن‌ها نمی‌خواهند بپذیرند که برای ایجاد تغییرات قابل توجه، باید نحوه‌ی زندگی روزانه‌ی خود را تغییر بدهند.

من دچار این توهم نیستم که وضع جهان در آینده فوق‌العاده یا مطلوب خواهد بود. ضرورت و انواع نابه‌هنجاری‌ها باعث خواهند شد چیزهای زیادی یاد بگیریم. فکر می‌کنم در آینده کشاورزی پایدار قوی‌تر و مهم‌تر خواهد شد، زیرا ایده‌های زیربنایی آن با بی‌ثبات‌تر شدن نظام موجود رشد چشمگیری خواهند یافت.

اگر شما تغییر ساختارهای بزرگ را رها کنید و به دنبال چیزی بروید که برخی آن را لذت‌های شخصی می‌نامند، کار شما ممکن است فوق‌العاده منفی یا بدبینانه به نظر برسد. اما جور دیگری هم می‌توان به این مسئله نگاه کرد: با آشکار کردن شیوه‌ی زندگی خود و برخورد با آن به عنوان یک امر به‌هنجار، شما در واقع نه تنها از خود در برابر رکود اقتصادی و نابه‌هنجاری دفاع می‌کنید بلکه الگویی فراهم می‌آورید که دیگران می‌توانند از آن پی‌روی کنند. و این قطعاً به معنای ایجاد تغییرات در مقیاس وسیع است.

چه توصیه‌ای برای افرادی مانند من دارید که نسبت به محیط زیست و نقش خود در تغییرات اقلیمی دغدغه‌ی زیادی دارند اما عمدتاً در شهرها زندگی می‌کنند، اجاره‌نشین‌اند، دسترسی محدودی به زمین دارند، و اغلب درآمد زیادی ندارند؟ اصول کشاورزی پایدار چه چیزی به ما می‌دهد؟

بخشی از کتاب من با عنوان *RetroSuburbia* که در شرف انتشار است به دنبال یافتن راه‌هایی برای کار کردن با صاحبان خانه‌ها و دور زدن مشاوران املاک است. ممکن است نتوانید اجاره‌نامه‌ی رسمی به دست بیاورید، اما راه‌هایی برای ایجاد رابطه‌ی کاری با کسانی که نام‌شان بر تکه‌ای کاغذ مضحک با عنوان مدارک حق مالکیت آمده،

وجود دارد. ممکن است این امر در بلندمدت روش مطمئنی نباشد اما آنچه شما به واسطه‌ی استفاده از زمین، سرمایه، و ابزار دیگران می‌آموزید ارزش بسیار بیشتری دارد.

بسیاری از مردم اسیر این ایده اند که تا صاحب چیزی نباشند نمی‌توانند انرژی صرف آن کنند. با توجه به شرایط کنونی، احتمال مالک شدن کمتر و کمتر می‌شود. اما مالکیت ضروری نیست. اگر می‌توانید به طور مداوم سازگاری بیابید، و مهارت‌های اساسی برای فردی واقعاً مفید بودن را بیاموزید، فرصت‌های بسیار بیشتری در برابر شما قرار دارد. این مهارت به آینده تعلق دارد زیرا در آن زمان جهان ما این‌گونه خواهد بود.

برگردان: هامون نیشابوری

ناثومی ریدل هنرمند و فعال محیط زیست استرالیایی است. آنچه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Naomi Riddle, 'David Holmgren: A Matter of Scale,' *Guernica*, 22 November 2016.